

روش نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی

حسین بستان (نجفی)*

چکیده

این مقاله با هدف پیشبرد ادبیات بحث علم دینی، به‌ویژه در زمینه روش‌شناسی علم دینی و با بهره‌گیری از روش تحلیل عقلی به معرفی روشی تلفیقی می‌پردازد که بر استفاده از ظرفیت‌های اجتهاد (روش تخصصی فهم و تفسیر متون دینی) و روش‌های علوم اجتماعی در جهت افزایش تعامل میان آنها در مقام نظریه‌پردازی استوار است. نتیجه این تحقیق، ارائه روشی شش مرحله‌ای برای نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی است که دو راهبرد استقرائی و قیاسی را به طور طولی با هم ترکیب می‌کند. مراحل شش‌گانه این روش عبارتند از: تدوین پرسش تحقیق، مروری بر ادبیات بحث، جستجو و استخراج گزاره‌های مرتبط با مسئله تحقیق در متون دینی، گزاره‌پردازی، ساخت الگوهای نظری انتزاعی و تجربی انضمامی. با توجه به اینکه تطبیق مباحث بر مثال‌های مشخص در انتقال بهتر آنها تأثیر بسزایی دارد، مسئله معرفی شدن که از مسائل بسیار مهم در حوزه جامعه‌شناسی دین است، برای نمونه انتخاب شده است. واژگان کلیدی: علم دینی، جامعه‌شناسی اسلامی، روش علم دینی، روش نظریه‌سازی دینی

بیان مسئله

بحث و بررسی در مورد روش نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی، بحثی نسبتاً بدیع و ناشناخته در محیط‌های علمی و دانشگاهی است. این بحث از نظر جایگاه معرفتی به حوزه مطالعات موسوم به علم دینی و به طور خاص جامعه‌شناسی اسلامی تعلق دارد و بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که عمدتاً در آن حوزه مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرند، اما به سبب سیطره نگرش فلسفی و انتزاعی بر مطالعات علم دینی در چند دهه گذشته و تمرکز صاحب‌نظران این حوزه بر مبانی و پیش‌فرض‌های کلی این بحث، به‌ویژه مسئله امکان یا عدم امکان علم دینی و عدم توجه تفصیلی آنان به استلزامات روش‌شناختی آنها در این بحث، به گونه‌ای که به ارائه روش‌های تحقیق برآمده از مبانی و اصول موضوعه ایشان به طور مشخص بینجامد، شاهد پیشرفت قابل توجهی در زمینه مباحث مربوط به روش علم دینی نبوده‌ایم (برای نمونه، ر. ک: جوادی آملی، ۱۳۷۷؛ رجیبی، ۱۳۷۸؛ امزیان، ۱۳۸۰؛ باقری، ۱۳۸۲؛ حسنی و همکاران، ۱۳۸۵؛ سوزنجی، ۱۳۸۸؛ علیپور و حسنی، ۱۳۸۹؛ پارسانیا، ۱۳۹۱). این در حالی است که به بار نشستن اندیشه علم دینی در شرایط کنونی بیش از هر چیز به معرفی دقیق و نظام‌مند روش تحقیق آن بستگی دارد و تا زمانی که این اتفاق رخ ندهد، نباید چنین انتظاری داشت که اندیشه مزبور حتی موافقت نسبی اجتماع اهل علم را کسب کند.

بر این اساس، مقاله پیش‌رو به مسئله‌ای می‌پردازد که پیشینه قابل ذکری درباره آن وجود ندارد. هدف مقاله آن است که پس از ارائه توضیحی فشرده درباره چیستی الگوی علم دینی مورد نظر، روشی چندمرحله‌ای برای ساخت نظریه دینی در علوم اجتماعی بیان کند. از آنجا که تطبیق مطالب بر مثال‌های مشخص در انتقال بهتر آنها تأثیر بسزایی دارد، مسئله معرفی شدن^۱ که از مسائل بسیار مهم در حوزه جامعه‌شناسی دین است، برای نمونه انتخاب شده است.

مفروضات فلسفی نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی

روش پیشنهادی این مقاله برای ساخت نظریه دینی در علوم اجتماعی بر الگویی از علم دینی استوار است که شرح تفصیلی آن در دو کتاب گامی به سوی علم دینی (بستان، ۱۳۹۰) و نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی (بستان، ۱۳۹۲) آمده است. در اینجا به طور کوتاه می‌توان گفت که الگوی مزبور، متشکل از مجموعه‌ای از مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است که مهم‌ترین آنها از این قرارند:

1. secularization

تأکید بر دیدگاهی شمول‌گرایانه در باب قلمرو دین و دیدگاهی شناختاری در باب زبان دین که زمینه ورود دین به قلمروهای علم را فراهم می‌سازد؛^۱

پذیرش دین در کنار عقل و تجربه، به عنوان منبع معرفتی معتبر و قابل استناد در علم؛^۲

ایجاد یک مرزبندی قراردادی بین دو سطح تجربی و فراتجربی علم که به موجب آن، علم اجتماعی دینی در سطح فراتجربی، به اقتضای مورد از یکی از روش‌های معتبر عقلی (فلسفی) یا نقلی (وحيانی) خواه در مقام گردآوری و خواه در مقام داوری استفاده می‌کند، اما در سطح تجربی و در مقام گردآوری بیشتر به روش اجتهادی یا استنباطی (تبلور یافته در روش‌های فقهی-تفسیری)^۳ متکی و در مقام داوری متعهد به آزمون تجربی است؛^۴

۱. در توضیح این مبنای معرفت‌شناختی که به طور خاص ناظر به معرفت دینی است، می‌توان از دو بیان حداقلی و حداکثری بهره جست. براساس بیان حداقلی، همین که متون دین اسلام کم یا بیش مطالبی را درباره مبانی فراتجربی علوم اجتماعی و نیز خود واقعیت‌های اجتماعی بیان کرده‌اند، زمینه مراجعه به این متون در مباحث علمی را فراهم می‌سازد، اما بر حسب بیان حداکثری، با عنایت به دو اصل کمال و جامعیت اسلام می‌توان ادعا کرد که این دین، علاوه بر مبانی فراتجربی علوم اجتماعی، مجموعه کاملی از روش‌های نیل به سعادت حقیقی اخروی و برخی مراتب سعادت دنیوی مانند عدالت و امنیت را که در راستای تحقق سعادت اخروی قرار دارند، دربرمی‌گیرد و چون روش‌های مزبور بر ملاک‌های واقعی و حقایق تکوینی استوارند، این نتیجه به دست می‌آید که اسلام افزون بر مطالبی که به طور مستقیم و در قالب گزاره‌های اخباری درباره واقعیات جهان بیان کرده، در ارزش‌ها و احکام خود نیز به همه روابط علی و معلولی واقعی که با سعادت انسان مرتبط هستند، توجه داشته است و به این ترتیب، همه امور را که بود یا نبود آنها در سعادت انسان دخالت دارد، به طور مستقیم یا غیرمستقیم در نظر می‌گیرد. بر این اساس، می‌توان متون دین اسلام را بالفعل یا بالقوه دربردارنده گزاره‌هایی تبیینی دانست که همه عوامل و موانع دستیابی انسان‌ها به سعادت را بیان کرده‌اند.

۲. در توضیح وجه دینی خواندن علمی که با این روش به دست می‌آید، به طور اجمالی می‌توان گفت که پذیرش دین به عنوان منبع شناخت، وجه تمایز این علم با الگوهای دیگر است. به بیان دیگر، عقل و تجربه از منابع مسلم و انفکاک‌ناپذیر همه الگوها هستند که لزوم استفاده فی‌الجمله از آنها - با قطع نظر از برخی اختلاف‌نظرها - مورد مناقشه نیست، اما در علم دینی علاوه بر آنها از منبع دیگری به نام دین هم استفاده می‌شود.

۳. تعبیر روش اجتهادی، یک تعبیر عام برای روش استنباط از متون دینی است و اختصاص به روش فقهی به معنای خاص کلمه ندارد.

۴. این مبنای روش‌شناختی ممکن است با اشکالاتی از این قبیل روبه‌رو شود که تجربه خطاپذیر چگونه می‌تواند ملاک نفی و اثبات گزاره‌های متون دینی باشد، در حالی که میزان معرفت‌زایی و اطمینان‌بخشی گزاره‌های دینی در مقایسه با گزاره‌های تجربی بالاتر است و بر این اساس، آن معرفتی که در دستگاه معرفت خطاناپذیر است یا احتمال خطای کمتری دارد، باید ملاک داوری باشد و یا این اشکال که حجیت بسیاری از گزاره‌های دینی به دلیل استناد به معصوم برای دین‌باوران مفروض است و از این رو، نیازی نیست که این گزاره‌ها با تجربه سنجیده شوند.

در پاسخ به اشکال نخست باید بر این نکته تأکید کرد که سخن بر سر داوری در سطح تجربی علم است، یعنی ساحتی که تنها مشتمل بر گزاره‌های توصیفی تجربی است و این در حالی است که بخش عمده‌ای از گزاره‌های متون دینی، مضمونی هنجاری دارند و بخش عمده‌ای از گزاره‌های توصیفی، ناظر به حقایق غیرتجربی مانند صفات الهی و ویژگی‌های بهشت و دوزخند و به این ترتیب، تنها بخش کمتری از گزاره‌های متون دینی، گزاره‌های توصیفی تجربه‌پذیرند، ضمن آنکه بسیاری از همین دسته اخیر - به شرحی که خواهد آمد - از اعتبار سندی بالایی برخوردار نیستند و به این ترتیب، نمی‌توان ادعای بالاتر بودن میزان معرفت‌زایی و اطمینان‌بخشی آنها نسبت به گزاره‌های تجربی را مطرح کرد. همچنان‌که در مورد گزاره‌های توصیفی استخراج‌شده از گزاره‌های هنجاری نمی‌توان چنین ادعایی داشت، زیرا برحسب توضیحی که خواهد آمد، جنبه حدس و نظر در استخراج این گزاره‌ها دخالت دارد. از این گذشته، با صرف نظر از دو مشکل ضعف سند و حدسی بودن، مبنای حجیت بیشتر گزاره‌های معتبر در متون دینی به تعبیر علمای اصول فقه، ظن معتبر است نه قطع و یقین و این بدان معناست که هرچند در مقام عمل شرعاً موظف به پذیرش این

تأکید بر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی و همچنین، ابعاد نظری که شامل جنبه‌های تبیینی و تفسیری است، به عنوان وجوه تمایز این الگو از الگوهای موجود جامعه‌شناسی و نداشتن داعیه برخورداری از ویژگی منحصر به فردی از نظر فنون تحقیق تجربی؛^۱ پذیرش اهداف چندگانه در علم اجتماعی به این معنا که تبیین علی پدیده‌های اجتماعی، معناشناسی کنش‌های جمعی، نقد اوضاع اجتماعی و غایت‌شناسی پدیده‌های انسانی از حیث استنادشان به خداوند، به عنوان اهداف علم اجتماعی اسلامی معرفی می‌شوند؛

امکان استنتاج احکام هنجاری از گزاره‌های توصیفی و بالعکس و در نتیجه، امکان بهره‌گیری از گزاره‌های هنجاری متون دینی در ساختن فرضیه‌ها، الگوها و نظریه‌های علمی؛

تأکید بر امکان تولید نظریه‌های تبیینی یا تفسیری عام و جهان‌شمول بر پایه رد نسبت‌گرایی معرفت‌شناختی و فرهنگی؛

جانبداری ارزشی به معنای ارزش‌مداری، نه تعصب ارزشی که با توجه به مرزبندی بین دو سطح تجربی و فراتجربی، در سطح نخست از دخالت ارزش‌ها در توصیف و تبیین واقعیات تا حد امکان کاسته می‌شود؛ اما در سطح دوم، توسل به ارزش‌های دینی در راستای نقد اوضاع اجتماعی و ارائه راهکار برای تحقق وضعیت مطلوب پذیرفتنی است؛

پذیرش فطرت انسانی، عقلانیت نظری و عملی، اختیار و آگاهی به عنوان ویژگی‌های اساسی انسان که نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری علوم اجتماعی دارند؛

تلفیق فردگرایی و کل‌گرایی هستی‌شناختی و به بیانی دیگر، تأکید بر وابستگی متقابل کنش‌ها و ساختارها؛

ارائه تعریفی جامع‌تر از تعاریف پارادایم‌های علوم اجتماعی درباره واقعیت اجتماعی که افزون بر نظم‌ها و قوانین تجربی، معانی رفتارها و تضادهای اجتماعی، شامل سنت‌های اجتماعی و

گزاره‌ها و عمل بر طبق آنها هستیم، اما احتمال هرچند ضعیف عدم مطابقت آنها با واقع از جهت صدور یا دلالت همواره وجود دارد. در چنین شرایطی کاملاً عقلانی خواهد بود، اگر با آزمون تجربی این گزاره‌ها ضریب اطمینان خود را نسبت به محتوای آنها افزایش دهیم.

در پاسخ به اشکال دوم نیز می‌توان گفت که تعهد به آزمون تجربی گزاره‌های متون دینی لزوماً برای احراز حقایق نفس‌الامری مفاد آنها نیست، بلکه به دلیل لزوم توجه به تعین اجتماعی علم، افزون بر ابعاد معرفتی آن است. بی‌شک، اگر علم دینی ادعای بی‌نیازی از تجربه در موضوعات ذاتاً تجربی را مطرح کند، در میان اجتماع اهل علم، موافقان چندانی به دست نخواهد آورد، زیرا ادعای مزبور با اصل مسلم عینیت در علوم اجتماعی مغایرت تام دارد.

۱. گفتنی است مبنای چهارم، نافی این احتمال نیست که در مواردی با الهام از آموزه‌های دینی به فن جدیدی دست یابیم یا برخی فنون موجود را کنار بگذاریم، بلکه سخن بر سر این است که علم دینی در الگوی مورد نظر، فعلاً ادعایی در این خصوص ندارد و وعده نمی‌دهد که لزوماً چنین اتفاقی خواهد افتاد، زیرا به نظر می‌رسد فنون و تکنیک‌های تحقیق، اغلب مبتنی بر مبانی ریاضی و منطقی جهان‌شمول هستند و گواه این مدعا، استفاده عالمان مسلمان در دوران شکوفایی تمدن اسلامی از فنون مختلف تجربی از قبیل مشاهده، رصد، آزمایش، روش مشارکتی و آمارگیری است. با این حال، بعید نیست که در بلندمدت به موازات پیشرفت علم دینی، شاهد پیشرفت‌ها و نوآوری‌هایی در فنون تحقیق آن نیز باشیم.

تاریخی به مفهوم قرآنی این اصطلاح نیز می‌شود. گفتنی است به استثنای مبنای سوم، چهارم و ششم از مبانی یادشده، سایر موارد در آثار صاحب‌نظران مسلمان در بحث علم دینی به طور صریح یا ضمنی آورده شده است.

روش و مراحل ساخت نظریه دینی در علوم اجتماعی

با توجه به مبانی فلسفی یادشده، چون کانون اصلی فعالیت علمی «نظریه‌سازی» و سایر فعالیت‌ها بیشتر پیرامون آن است، یعنی در راستای تولید نظریه، اعتبارسنجی و جرح و تعدیل آن صورت می‌گیرند و علم دینی هم از این امر مستثنا نیست؛ بنابراین، جهت‌گیری اصلی الگوی مورد نظر علم دینی (جامعه‌شناسی اسلامی) تولید نظریه است، نظریه‌ای که ویژگی‌های پذیرفته‌شده یک نظریه علمی متعارف را دارا باشد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

انسجام منطقی و خالی از تناقض بودن؛

تبیین علی به معنای وسیع کلمه، شامل تبیین‌های علی، تفسیری و کارکردی؛

حاوی درجه‌ای از انتزاع بودن؛

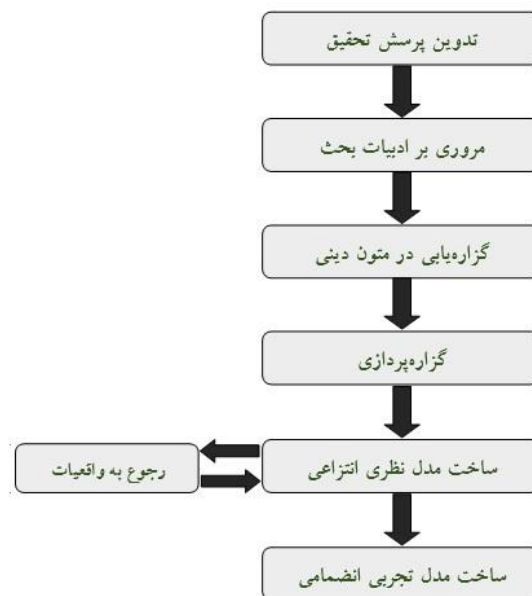
ناظر بودن به واقعیت تجربی و آزمون‌پذیری؛

پیش‌بینی‌کنندگی هرچند به طور محدود؛

فراهم کردن مبنایی برای مداخله اجتماعی (بستان، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳).

برای رسیدن به هدف نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی باید مسیری در شش مرحله (مطابق

با نمودار زیر) پیموده شود:



نمودار روند ساخت نظریه دینی در علوم اجتماعی

در ادامه، به توضیح کوتاهی درباره هر یک از مراحل شش‌گانه می‌پردازیم:

تدوین پرسش تحقیق

نخستین نکته قابل توجه در این مرحله، لزوم ارائه تعاریف دقیق از مفاهیم کلیدی تحقیق است که نقش تعیین‌کننده‌ای در فهم درست پرسش تحقیق و در نتیجه، تحلیل صحیح‌تر مسئله دارد. بر این اساس، بخشی از کار مفهوم‌شناسی به عنوان یکی از عناصر مهم فعالیت علمی در خلال این مرحله صورت می‌گیرد، گرچه تأملات مفهومی لزوماً به این مرحله اختصاص ندارند و نظریه‌پردازی در خلال مراحل دیگر نیز ممکن است به اقتضای ضرورت بحث به بازنگری، بازسازی و یا حتی ابداع مفاهیم بپردازد.

با قطع نظر از این نکته، پرسش اصلی در تحقیقات معطوف به نظریه‌سازی و به طور خاص، نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی می‌تواند پرسش از علل فاعلی یا غائی باشد، همچنان‌که می‌تواند پرسش از یک الگوی آرمانی و نیز الگوی مطلوب رفتاری یا ساختاری باشد. در نتیجه، با توجه به تقسیم علل غائی به دو قسم اهداف و نتایج، با یکی از این چهار نوع پرسش سروکار

خواهیم داشت:

- پرسش از عوامل و زمینه‌ها (مثلاً چه زمینه‌ها و عواملی در عرفی‌شدن افراد یا جامعه مؤثرند؟)؛

- پرسش از معانی و انگیزه‌ها (برای مثال، کنشگران اجتماعی چه درکی از عرفی‌شدن خود یا جامعه خود دارند؟)؛

- پرسش از نتایج و کارکردها (برای نمونه، عرفی‌شدن افراد چه آثاری بر سلامت روانی یا کمیت و کیفیت روابط اجتماعی آنان دارد و یا عرفی‌شدن جامعه چه اثری بر ثبات یا بی‌ثباتی نهادهای اجتماعی به‌جای می‌گذارد؟)؛

- پرسش از الگوهای آرمانی یا مطلوب (برای مثال، چه الگویی از جامعه دینی مطلوب می‌توان ارائه داد؟).

نکته دیگر درباره سطح پرسش تحقیق است، زیرا هر یک از انواع پرسش‌های یادشده می‌تواند در سطحی انتزاعی و فراتر از زمان و مکان خاص و یا در سطحی انضمامی و ناظر به زمان و مکان خاص مطرح شود. تفکیک نظریه انتزاعی از نظریه انضمامی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، بر پایه همین تفکیکی استوار است که بین سطوح پرسش تحقیق می‌توان انجام داد.

مروری بر ادبیات بحث

مرور بر ادبیات بحث در تحقیقات رایج معمولاً به چند هدف صورت می‌گیرد: در تحقیقات تبیینی کاربردی، هدف از این مرور، تدوین چهارچوب نظری تحقیق با تکیه بر نظریه‌های موجود است. در سایر تحقیقات، مرور بر ادبیات بحث می‌تواند برای واری و پالایش مفهومی یا نقد محتوایی نظریه‌های موجود و یا کسب اشراف لازم بر آنها به منظور تسلط بر اصول و سازوکارهای نظریه‌پردازی و قالب‌های رایج آن صورت گیرد.

اما هدف از این مرحله در الگوی نظریه‌سازی مورد نظر، هیچ‌یک از این موارد نیست، بلکه مرور ادبیات صرفاً برای کشف ابعاد و زوایای مبهم بحث و سؤال‌های مهم در آن زمینه و در نتیجه، افزایش جولان فکری صورت می‌گیرد، زیرا قرار است نظریه براساس مضامین گزاره‌های متون دینی تدوین شود. به همین دلیل، باید تلاش شود تا از تأثیرات ناموجه پیش‌فرض‌های پارادایمی و مفروضات ماهوی نظریه‌های موجود بر محتوای تبیین مورد نظر تا حد امکان جلوگیری شود.

بدون شک، سطحی از اثرپذیری ذهن از نظریه‌های پیشین اجتناب‌ناپذیر است. برای نمونه، عطف توجه نظریه‌پرداز دینی به موضوع عرفی‌شدن و اهمیت یافتن این موضوع برای او، تصویر

ذهنی وی از آن، تصمیم او به نظریه‌سازی برای آن، پرسش‌ها، ابزارها و قالب‌هایی که با مدد آنها سراغ متون دینی می‌رود، مطالبی که جستجو می‌کند و ساختار نظریه‌ای که نهایتاً استخراج و ارائه خواهد کرد، تحت تأثیر همان ادبیات نظری است که وی طی سالیان متمادی تحصیل، تحقیق و تدریس در علوم اجتماعی با آن آشنا شده و در پس‌زمینه ذهن او نشسته است و همواره از دیدگاه آن به موضوعات، مقولات و پدیده‌ها می‌نگرد. با این همه، برای کسانی که مبانی نسبیت‌گرایانه روش‌های هرمنوتیک را نادرست می‌دانند، هیچ‌یک از موارد یادشده ضرورتاً مستلزم آن نیست که نظریه جدید خلوص دینی خود را از دست دهد و از نظر محتوایی، تابع و وابسته به نظریه‌های پیشین گردد، زیرا آنچه در نهایت رخ می‌دهد، استنتاج خود متون دینی، یعنی به سخن درآوردن آنهاست. این نکته قابل مقایسه با مطلبی است که بلومر^۱ درباره نظریه زمینه‌ای مطرح می‌کند، مبنی بر اینکه نظریه‌های پیشین ممکن است مفاهیمی حساسیت‌زا^۲ در اختیار محقق قرار دهند که توجه او را به نقاط خاصی جلب می‌کنند، بدون آنکه برای وی نسخه‌پیچی کنند (ایمان، ۱۳۸۸، ص ۳۴۸). گفتنی است در مواردی ممکن است شاهد همسویی تبیین جدید با تبیین‌های پیشین باشیم که این نیز به معنای اثرپذیری محتوایی از مفروضات آنها نیست.

اما اینکه نظریه‌های پیشین چگونه بر نظریه دینی اثر می‌گذارند، به توضیح کوتاهی نیاز دارد. به نظر می‌رسد سه نوع تأثیر در این زمینه قابل تصویر است: نخست، تأثیر محتوایی از راه تحمیل مفاد نظریه‌های پیشین بر متون دینی که در شکل تفسیرهای التقاطی نمود می‌یابد؛ دوم، تأثیر نظریه‌های پیشین بر شکل و قالب نظریه دینی و چگونگی چینش و تنظیم مؤلفه‌های آن؛ سوم، تأثیر محتوایی از راه طرح پرسش‌های متنوع و همواره نوشونده که یکی از دو نتیجه را در پی دارد، یا تعمیق معرفت دینی پیشین و یا استخراج یک معرفت دینی بی‌سابقه (در مورد اولین مواجهه‌های متون دینی با پرسش‌های جدید). در این میان، صورت نخست ناموجه و قابل اجتناب است و باید تا حد امکان از آن پرهیز شود، اما صورت دوم به دلیل عدم تأثیر محتوایی، قابل قبول است و صورت سوم را نیز اصولاً نمی‌توان ناموجه دانست، زیرا ناقض اصالت، وحدت و ثبات محتوای دینی نیست. می‌توان در صورت اخیر، نظریه‌ها را به ابزارهای جدید و پیشرفته استخراج معدن تشبیه کرد که در مقایسه با ابزارهای اولیه، کمیت و کیفیت بالاتری از مواد معدنی را در اختیار می‌گذارند، اما چیزی فراتر از آنچه در خود معدن وجود دارد، به آن نمی‌افزایند.

1. Blumer, H.

2. sensitizing concepts

جستجو و استخراج گزاره‌های مرتبط با مسئله تحقیق در متون دینی

نظریه‌سازی دینی در الگوی مورد نظر، ترکیبی از راهبردهای استقرائی و قیاسی را در مراحل مختلف به کار می‌گیرد، اما در این مرحله که مرحله استخراج گزاره‌هاست، صرفاً از راهبرد استقرائی پیروی می‌شود، یعنی با بهره‌گیری از روش استنباطی فقهی-تفسیری، همه گزاره‌های مرتبط با موضوع تحقیق از متون دینی گردآوری و کدگذاری اولیه (کدگذاری باز) می‌شوند. به این ترتیب، روش نظریه‌سازی دینی در الگوی مورد نظر با روش ساخت نظریه زمینه‌ای^۱ نزدیکی قابل توجهی را خواهد داشت. البته روش اخیر بیشتر از راه مراجعه استقرائی به دیدگاه‌ها، رفتارهای خود کنشگران اجتماعی، انتزاع و استنتاج نظریه از آنها اجرا می‌شود، در حالی که روش مورد نظر از راه استقرای متون خاص به استنتاج نظریه می‌انجامد، ولی استقرای متون به جای واقعیت‌های تجربی نه تنها منافاتی با اقتضائات روش نظریه زمینه‌ای ندارد، بلکه به تصریح متخصصان این روش، امکان کاربست آن در داده‌های متنی از قبیل نامه‌های شخصیت‌های تاریخی، اسناد مکتوب، سرگذشت‌نامه‌ها و مانند آن وجود دارد (چارمز^۲، ۲۰۰۶، ص ۳۵). بنابراین، مبانی معرفت‌شناختی نظریه زمینه‌ای از جمله مفروضات نسبت‌گرایانه آن نمی‌توانند در الگوی مورد نظر تأیید شوند.

گفتنی است که منظور از گزاره‌های مرتبط، همه گزاره‌های دخیل در پاسخگویی به پرسش تحقیق است که یقیناً برحسب نوع پرسش تحقیق و به تبع نوع نظریه‌ای که قرار است ساخته شود، متفاوت خواهند بود، اما فهرست عناوین کلی آنها شامل چند دسته از گزاره‌هاست که هر کدام ناظر به یکی از موارد ذیل هستند: مبانی انسان‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی ارزش‌شناختی، عوامل، معانی، کارکردها و شاخص‌ها.

در ادامه، جایگاه هر کدام از این چند دسته از گزاره‌ها در فرایند نظریه‌سازی دینی بیان خواهد شد. البته مبانی معرفت‌شناختی نظریه‌سازی دینی اصولاً از استقرا در متون دینی به دست نمی‌آیند، هرچند می‌توان در این متون به مؤیداتی برای آنها دست یافت، اما بیشتر مستند به استدلال‌های عقلی و فلسفی‌اند؛ به‌علاوه، مبانی مزبور به دلیل عقلی بودن، اختصاص به نظریه‌ای خاص ندارند و حجیت همه شناخت‌های بشری متوقف بر آنهاست. از این رو، بررسی آنها باید به مباحث فلسفی موکول و در بحث نظریه‌سازی باید به عنوان پیش فرض تلقی شوند.

با توجه به تنوع گزاره‌های متون دینی (اخباری یا انشائی، دارای اسناد معتبر یا نامعتبر و...)، مفروض در الگوی مورد نظر علم دینی آن است که بهره‌گیری از گزاره‌های متون دینی در مباحث

1. grounded theory

2. Charmaz, K.

شناختاری علم دینی (به‌ویژه، مباحثی درباره مفهوم‌سازی، فرضیه‌سازی و نظریه‌سازی تبیینی) که تنها جنبه نظری دارند، مشروط به اعتبار سندی آنها نیست، اما در مباحث مربوط به مبانی ارزشی و سیاست‌گذاری‌ها که به مقام عمل مرتبط هستند، حجیت و اعتبار سندی گزاره‌ها باید احراز شود. این تفکیک در برابر دیدگاه آن دسته از صاحب‌نظران حوزه مباحث علم دینی قرار می‌گیرد که استفاده معرفتی از گزاره‌های متون دینی را فقط در مورد گزاره‌هایی موجه می‌دانند که استناد مضامین آنها به دین قطعی بوده و یا با ظن معتبر اثبات شده باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۳؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، [منتشر نشده]: ۹). براساس این دیدگاه، هر گزاره‌ای که از اعتبار سندی لازم برخوردار نباشد، از قلمرو نظریه‌پردازی دینی خارج خواهد بود، ولی براساس تفکیک یادشده، برای آنکه گزاره استخراج شده از متون دینی در مقاصد تبیینی به کار آید، لازم نیست از معیارهای اعتبار حداکثری (مانند آنچه در فقه مطرح است) برخوردار باشد و می‌توان از همه گزاره‌های متون دینی، حتی در صورت ضعف سند استفاده کرد، مشروط به اینکه اولاً، بطلان آنها احراز نشود و ثانیاً از آزمون تجربی سربلند بیرون آیند.

در توضیح مبنای این تفکیک به چهار نکته به طور گذرا اشاره می‌شود:

گزاره‌های فاقد اعتبار سندی نه به طور قطعی، بلکه به طور احتمالی به دین اسناد داده می‌شوند و اما اتصاف به صفت دینی مربوط به تک‌گزاره‌ها نیست، بلکه مربوط به کلیت علم است، به این لحاظ که گزاره‌های خود را از متون دینی اخذ می‌کند و طبق فرض، بسیاری از این گزاره‌ها دارای سند معتبرند و یا با قرآنی همراهند که حاکی از صحت آنهاست و در مورد گزاره‌های غیرمعتبر نیز ثبوت احتمال صحت وجود دارد. بنابراین، صفت دینی در ترکیب «علم دینی» به معنای مستند به دین نیست، بلکه به معنای برگرفته و اخذشده از متون دینی است، با علم به اینکه بسیاری از گزاره‌های اخذشده از متون دینی نیز در حقیقت دینی هستند. به نظر می‌رسد همین اندازه انتساب به دین برای به‌کارگیری اصطلاح «علم دینی» کفایت می‌کند، زیرا این نه یک مسئله دقیق فلسفی و منطقی، بلکه مسئله‌ای در مورد نام‌گذاری است که قدری تسامح را نیز برمی‌تابد.^۱

مشکل اعتبار گزاره‌های مزبور از راه دیگری جبران می‌شود و آن اینکه علم دینی در الگوی مورد نظر، اصل آزمون‌پذیری تجربی را در مقام داوری در سطح تجربی مفروض می‌گیرد؛ از این‌رو،

۱. این ادعا در علوم اسلامی سنتی نیز نمونه دارد. در اخلاق نقلی که به دلیل تمسک به منابع حدیثی، هیچ‌کس تاکنون در اسلامی خواندن آن تردید نکرده است، اساساً اصراری بر ملاحظات سندی نیست. البته ممکن است کسی در اسلامی خواندن متون اخلاق که در اسناد روایات تسامح می‌ورزند، مناقشه کند؛ ولی در پاسخ می‌توان گفت: به هر حال، این متون با استفاده از همین روایات توانسته‌اند اخلاقی متفاوت از اخلاق مسیحی، یهودی و... که ممیزات ویژه خود را داراست و به فضای اسلامی اختصاص دارد، معرفی کنند و همین امر، اسلامی خواندن آنها را توجیه می‌کند.

تأیید تجربی گزاره‌های یادشده می‌تواند شاهد صدق یا دست‌کم تقویت‌کنندهٔ مضمون آنها قلمداد شود.^۱ گفتنی است خود صاحب‌نظرانی که بر شرط اعتبار سندی گزاره‌ها تأکید کرده‌اند، گزاره‌های تجربی محض را در قلمرو علم دینی جای می‌دهند (از جمله، ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸-۱۸۰) و این اقتضا می‌کند که گزاره‌های مزبور را نیز به شرط تأیید تجربی، دارای اعتبار و از اجزای علم دینی بدانند. حذف شود

با توجه به اینکه در الگوی مختار علم دینی، گزاره‌ها و فرضیه‌ها به عنوان اجزای تشکیل‌دهندهٔ نظریه‌ها، اساساً از متون دینی اخذ می‌شوند، بهره‌گیری از گزاره‌های ظاهراً غیرمعتبر که مجموعهٔ گسترده‌ای از گزاره‌های دینی و صادق نیز در میان آنها به طور نامشخص وجود دارد، موجه به نظر می‌رسد؛ زیرا این گزاره‌ها که از کمیت بالایی در متون دینی برخوردارند، به دلیل اشتغال بر مضامین غنی و سودمند، نقش بسیار مهمی در تحقق اهداف تبیینی علم دینی ایفا می‌کنند و با حذف آنها از قلمرو نظریه‌پردازی دینی در تبیین بسیاری از پدیده‌ها و رفتارهای اجتماعی، با وجود آنکه در قلمرو علم دینی قرار می‌گیرند (ر.ک: بستان، ۱۳۹۰، ص ۵۱)، با دشواری روبه‌رو خواهند شد، زیرا یک منبع بسیار مهم فرضیه‌سازی را از دست خواهند داد.

دلیل اصلی پافشاری بر استفاده از همهٔ گزاره‌های متون دینی را باید در همان بیان حداکثری یافت که در قسمت مبانی فلسفی نوآوری در ذیل ویژگی نخست (در پانوش) مطرح شد. برحسب بیان مزبور، کمال و جامعیت اسلام اقتضا می‌کند متون دین اسلام را بالفعل یا بالقوه دربردارندهٔ گزاره‌هایی ناظر به همهٔ عوامل و موانع دستیابی انسان‌ها به سعادت بدانیم. بی‌گمان، دریافت این نگاه فراگیر بدون استناد به همهٔ گزاره‌های متون دینی امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا گزاره‌های دینی معتبر به تنهایی وافی به این هدف نیستند.

ناگفته نماند بهره‌گیری از گزاره‌های متون دینی در مباحث شناختاری، منحصر به گزاره‌های

۱. اگرچه در علم اصول چنین بحثی به طور مستقل مطرح نشده، اما این بدان جهت است که علم اصول به موضوع حجیت می‌پردازد که اساساً مربوط به احکام شرعی است و گزرنه مرتکبات ذهنی عالمان دین، نافی این مطلب نیست که از تجربه در جهت تأیید مفاد گزاره‌های اخباری متون دینی استفاده شود، بلکه می‌توان شواهد فراوانی بر این ادعا یافت که از جمله به چند مورد اشاره می‌شود:

(۱) مرحوم مجلسی در ذیل روایت «من صبر و رضی عن الله ... فیما قضی علیه ... لم یقض الله ... الا ما هو خیر له» مفاد آن را امری مؤید به تجربه می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۹، ۳۳۴)؛

(۲) مجلسی اول (ره) در ذیل روایت «سافروا تصحوا ... و حجوا تستغوا» مفاد فراز نخست را مجرب دانسته و در مورد فراز دوم نیز می‌گوید: «و هو ایضاً من المجربات و دلیل علی صحه الخبر» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۱۸۸)؛

(۳) مرحوم وحید بهبهانی مفاد روایت «من استغنی أغناه الله» را از مجربات دانسته است (وحید بهبهانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۴۰۷)؛

(۴) یکی از نویسندگان اهل سنت در ذیل روایت «اذا ضل احدکم او اراد عونده و هو بأرض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله أعینونی ثلاثه فان لله عباداً لایراهم»، تأکید عده‌ای از علمای اهل سنت بر مجرب بودن مفاد آن را نقل کرده است. (نقشبندی الخالدی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱)

اخباری نیست و از گزاره‌های انشائی متون دینی نیز بر پایه قاعده کلامی تبعیت احکام شرع از مصالح و مفاسد واقعی و برحسب نوع ارتباطی که می‌توان بین مفاد گزاره‌ها و حکایت از واقعیات عینی برقرار کرد، می‌توان در علوم اجتماعی دینی استفاده کرد.

در مورد دامنه جستجو از حیث متون مکتوب، با توجه به گستردگی فوق‌العاده متون دینی، پژوهش‌های مبتنی بر این رویکرد ناگزیرند تا از بین آنها دست به گزینش بزنند، زیرا استخراج همه گزاره‌های مورد نظر از درون همه متون دینی، امری بسیار دشوار است که شاید بدون مشارکت تعداد قابل توجهی از محققان علوم دینی دست‌نیافتنی باشد، ضمن آنکه اساس ضرورتی هم در این کار وجود ندارد، چون در پژوهش‌های کیفی از این دست، به جای جستجوی فراگیر بر جستجو تا حد دستیابی به اشیاء تنوریک تأکید می‌شود. بر این اساس، جستجو در متون دینی تا زمانی ادامه می‌یابد که نظریه‌پرداز اطمینان حاصل کند که با ادامه دادن جستجو به داده‌هایی با مضامین جدید و متفاوت با داده‌های قبلی دست نخواهد یافت، بلکه همان مضامین پیشین با تعابیر مشابه یا حداکثر با عبارت‌هایی جدید تکرار می‌شوند.

گزاره‌پردازی

با توجه به اینکه علوم‌ی مانند جامعه‌شناسی اساساً با توصیف و تبیین پدیده‌ها سروکار دارند و در مقابل، تعداد زیادی از گزاره‌های متون دینی در بردارنده مضامین هنجاری‌اند، برای پرهیز از مغالطات منطقی و سوء تفاهم‌های احتمالی ناشی از تفاوت‌های زبان دین و زبان علم، لازم است گزاره‌های متون دینی با پردازشی که روی آنها صورت می‌گیرد، در قالب ادبیات علمی بیان شوند. بدین منظور، گزاره‌پردازی با دو شیوه صورت می‌گیرد:

الف) مستقیم: در این شیوه، گزاره‌های اخباری از متون دینی استخراج و در قالب گزاره‌های علمی بیان می‌شوند. برای نمونه، گزاره «من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا؛ هر که از خدا بترسد، نسبت به دنیا بی‌اعتنا می‌شود» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۸)؛ بیانگر نقش خدا ترسی در جلوگیری از دنیاگرایی است. با توجه به اینکه جمله شرطیه به دلالت التزامی بر انتفای جزاء در فرض انتفای شرط دلالت دارد، می‌توان این گزاره را از آن برداشت کرد که: «ضعف خوف و خشیت، از عوامل دنیاگرایی و عرفی شدن فرد و جامعه است».

ب) غیرمستقیم: این شیوه ناظر به تبدیل گزاره‌های انشائی متون دینی به گزاره‌های اخباری و به بیانی دیگر، ساختن گزاره‌های اخباری با الهام از احکام فقهی یا اخلاقی و سیره معصومان (ع)، و یا اشارات ضمنی متون دینی و بیان آنها در قالب گزاره‌های علمی است. برای مثال، می‌توان از آیات و

احادیث فراوانی که به امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌کنند، این گزاره را الهام گرفت که: «ترک دو فریضه مزبور از عوامل مهم عرفی شدن جامعه است». یک شکل ساده و نسبتاً عام برای اجرای این شیوه آن است که متعلق یک حکم فقهی یا اخلاقی دین (مثلاً ترک امر به معروف در مثال مذکور) به عنوان موضوع گزاره در نظر گرفته شود و محمول گزاره نیز با توجه به پرسش تحقیق به وسیله خود نظریه‌پرداز تعیین شود. به این ترتیب، گزاره‌پردازی در شیوه غیرمستقیم از یک سو، متکی به گزاره‌های دینی و از سوی دیگر، بر پایه تدوین و تنظیمی استوار است که خود نظریه‌پرداز صورت می‌دهد.

ساخت الگوی نظری انتزاعی

در این مرحله، نظریه یا الگوی نظری انتزاعی بر پایه عناصر استخراج‌شده از متون دینی تدوین می‌شود. برای این کار، ابتدا همه عناصر تشکیل‌دهنده نظریه مورد نظر که با توجه به نوع آن، ممکن است از سنخ مبانی، عوامل، کارکردها یا ارزش‌ها باشند، مورد بازبینی مجدد قرار می‌گیرد و دسته‌بندی، تلخیص و اصطلاح‌گذاری ثانویه (کدگذاری محوری) می‌شوند. سپس از راه تأمل در عناصر کدگذاری‌شده، به‌ویژه از حیث مناسبات منطقی، مفهومی و عینی میان آنها الگوی نظری تدوین می‌شود.

با توجه به انواع چهارگانه پرسش تحقیق، یعنی پرسش از عوامل، پرسش از معانی، پرسش از کارکردها و پرسش از الگوهای آرمانی، به یقین نظریه‌ای که در این مرحله ساخته خواهد شد، برحسب اینکه به کدام نوع از پرسش‌ها پاسخ می‌دهد، نظریه‌ای تبیینی یا تفسیری یا کارکردی و یا هنجاری خواهد بود.

در مورد سه قسم نخست از این چهار دسته نظریه، ابهامی وجود ندارد، اما مقصود از نظریه هنجاری، نظریه‌ای تبیینی-هنجاری است که بر پایه طراحی الگوهای آرمانی استوار است، الگوهایی که پس از طراحی، به عنوان مبنای نقد اوضاع اجتماعی به کار گرفته می‌شوند. نظریه‌هایی که گاهی به پیروی از اصطلاح چامسکی^۱، نظریه‌های توانش^۲ در برابر نظریه‌های کنش یا نمایش^۳ نامیده می‌شوند، راه را برای ورود این نوع از نظریه‌پردازی به علوم اجتماعی باز کرده‌اند. نظریه‌های توانش که با عنایت به جنبه هنجاری فعالیت‌های نیت‌مند و نتایج آنها در علوم اجتماعی مطرح شده‌اند، به بررسی میزان انطباق رفتارها با معیارها و قواعد عقلانیت و میزان تحقق بخشیدن

1. Chomsky, N.

2. competence

3. performance

آنها به اهداف مورد نظر می‌پردازند. برای نمونه، نظریه کنش ارتباطی هابرماس^۱ با توسل جستن به معیارهای عقلانیت، از نوعی الگوسازی آرمانی بهره گرفته است که راه را برای اشراب ارزش‌ها در الگو باز می‌کند. این نظریه سعی دارد تا قابلیت‌ها و مراحل کنش یک کارگزار ایده‌آل کاملاً عقلانی یا مسلط بر کلیه قواعد مربوط به عقلانیت را الگوسازی کند (فی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲). الگوی ارائه شده در این نظریه در واقع، شکل ویژه‌ای از الگوی تیپ ایده‌آل است که علاوه بر امکان مقایسه واقعیت با آن، امکان نقد و ارزشگذاری را فراهم می‌سازد (بوهمن^۲، ۱۹۹۴، ص ۸۷-۹۰).

می‌توان گفت که به دلیل همین نکته، یعنی تنوع پرسش‌ها و نظریه‌هاست که جستجو و استخراج گزاره‌ها از متون دینی در مرحله سوم بر گزاره‌های متفاوتی متمرکز می‌شود، همچنان‌که هر یک از انواع گزاره‌های مستخرج، جایگاه متمایزی در نظریه‌سازی دینی خواهند داشت. به طور مشخص، گزاره‌های ناظر به مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی اصولاً در همه انواع نظریه باید مورد توجه قرار گیرند؛ گزاره‌های ناظر به مبانی ارزش‌شناختی بیشتر در نظریه‌سازی هنجاری اهمیت می‌یابند و گزاره‌های ناظر به عوامل در نظریه‌های علی، گزاره‌های ناظر به معانی در نظریه‌های تفسیری و گزاره‌های ناظر به نتایج در نظریه‌های کارکردی نقش مهمی ایفا می‌کنند. گزاره‌های ناظر به شاخص‌ها نیز هنگامی مورد توجه قرار می‌گیرند که علاوه بر ساخت نظریه، تطبیق دادن آن بر واقعیات عینی و به تعبیر دیگر، ساخت نظریه انضمامی نیز مد نظر باشد. با توجه به این نکته، فرایند تدوین الگوی نظری انتزاعی، تابع اصول عامی است که می‌توان آنها را منطق تبدیل گزاره‌های پردازش‌شده به الگوی نظری تلقی کرد و از مهم‌ترین آنها می‌توان موارد ذیل را یادآور شد:

- اصل دسته‌بندی، ناظر به این مطلب است که با توجه به گستردگی احتمالی گزاره‌های مستخرج از متون دینی در زمینه مسئله تحقیق، لازم است عوامل و متغیرهای گوناگون و پراکنده در ذیل چند دسته اصلی گردآوری و دسته‌بندی شوند. از دسته‌بندی‌های رایجی که در این مرحله می‌تواند استفاده شود، تقسیم عوامل و متغیرها به فردی و اجتماعی و نیز تقسیم هر کدام از این دو قسم به دسته‌های فرعی‌تر است، ولی بدون شک، ذوق و سلیقه نظریه‌پرداز نیز در این دسته‌بندی‌ها بسیار دخالت دارد.

- اصل تجمیع به معنای انتخاب عوامل و متغیرهای اصلی یا مفاهیم جامع و ارجاع سایر موارد به آنها، اصل دیگری است که در ساخت الگوی نظری باید به آن توجه شود. می‌توان این کار را

1. Habermas J.

2. Bohman, J.

مرحله سومی برای کدگذاری به شمار آورد که در اصطلاحات نظریه‌زمینه‌ای به آن کدگذاری انتخابی اطلاق می‌شود و هدف از آن، آسان‌سازی ربط عوامل با یکدیگر و در نتیجه، فراهم شدن امکان کشف «خط اصلی داستان» است (ایمان، ۱۳۸۸، ص ۳۵۱).

- اصل حائز اهمیت دیگر، لزوم شناسایی عوامل مسلط از میان مجموعه عوامل است. بدین منظور به معیارهایی نیاز داریم که بر پایه آنها بتوان عواملی را که بالقوه می‌توانند به عنوان عامل مسلط عمل کنند، تشخیص داد. چنانچه فقط یک عامل مسلط در متون دینی شناسایی شود، نظریه براساس همان یک عامل ساخته و پرداخته خواهد شد و اگر بتوان چند عامل مسلط بالقوه را شناسایی کرد، به تعداد آنها می‌توان چند الگوی محتمل را برای توضیح مکانیزم علی منجر به پدیده مورد نظر ترسیم نمود.

- از دیگر اصول مهم در این زمینه، بازاندیشی و بازسازی مستمر الگوی نظری انتزاعی در پرتو رجوع به واقعیات و نیز نظریات موجود است. به موجب این اصل، تدوین الگوی نظری با صرف گردآوری اولیه، پردازش و نظام‌دهی به گزاره‌های مستخرج از متون دینی به نقطه کمال خود نمی‌رسد، بلکه علاوه بر این فعالیت متن‌محور، الگوی مزبور باید پیوسته با واقعیات عینی در ارتباط باشد و با آنها مقایسه شود که این کار یا به طور مستقیم و از راه مشاهدات عینی و یا به طور غیرمستقیم و از راه رجوع به دیدگاه‌های صاحب‌نظران و یافته‌های پژوهشگران صورت می‌گیرد. هدف از این حرکت رفت و برگشتی میان الگوی نظری و واقعیات، آزمون تجربی الگو نیست که این به مرحله ششم مربوط می‌شود، بلکه هدف صرفاً تعدیل و تکمیل خود الگو است، زیرا درگیر شدن ذهن نظریه‌پرداز دینی با واقعیات عینی می‌تواند نقش مؤثری در استخراج، پردازش و تحلیل نظری گزاره‌های متون دینی ایفا کند و چه بسا موجب شود گزاره‌هایی که در مراحل پیشین مغفول مانده یا توجه کافی به آنها مبذول نشده‌اند، مورد توجه بیشتری قرار گیرند. با عنایت به توضیحی که در مرحله دوم داده شد، این فرایند تطبیق و مقایسه لزوماً به خلوص نظریه دینی آسیبی وارد نمی‌کند.

به هر حال، الگوی نظری انتزاعی، یک پاسخ عام و فراتر از زمان و مکان به پرسش تحقیق را دربردارد و برای نمونه، همه عواملی را که می‌توانند در شکل‌گیری یک پدیده اجتماعی مؤثر باشند، شامل می‌شود. با توجه به اینکه برای پرسش تحقیق، دو سطح انتزاعی و انضمامی در نظر گرفتیم، روشن است که الگوی مزبور تنها دربردارنده پاسخی به پرسش انتزاعی ما خواهد بود و نمی‌تواند پاسخ نهایی به پرسش انضمامی نیز قلمداد شود، زیرا همه گزاره‌های این الگوی انتزاعی لزوماً در همه مکان‌ها و زمان‌ها فعلیت و کاربرد ندارند. بنابراین، به مرحله دیگری نیاز داریم که در آن، گزاره‌های منطبق بر جامعه خاص مورد مطالعه از سایر گزاره‌های غیرمنطبق مجزا شوند و مبنای

تبيين و تفسير واقعيات موجود قرار گيرند.

ساخت الگوی تجربی انضمامی

این مرحله به ترسیم الگوی انضمامی تحقیق از راه تطبیق دادن الگوی انتزاعی بر واقعیات انضمامی یک جامعه خاص (مثلاً جامعه ایران معاصر)، به منظور نشان دادن ظرفیت‌ها و میزان کارآمدی آن در تبیین پدیده اجتماعی مورد نظر اختصاص دارد. براساس الگوی مختار نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی، راهبرد تحقیق در این مرحله راهبرد قیاسی است که به شیوه آن، فرضیه‌های ناظر به جامعه خاص از درون آن الگوی انتزاعی که جنبه فرازمانی و فرامکانی دارد، به طور قیاسی استخراج می‌شوند و پس از اعتبارسنجی و تأیید تجربی آنها که بیشتر با شیوه‌ها و تکنیک‌های مرسوم در روش‌های تحقیق کمی و کیفی و متناسب با مسئله تحقیق صورت می‌پذیرد، امکان تدوین الگوی انضمامی که در بردارنده پاسخ به پرسش انضمامی تحقیق است، فراهم می‌شود.

البته تعبیر راهبرد قیاسی نباید موجب این توهم شود که پژوهشگر در این مرحله لزوماً به روش‌های کمی متوسل خواهد شد، زیرا همان‌گونه که پوپر در کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها یادآور شده، راهبرد قیاسی نه تنها در مورد نظریه‌های در بردارنده مجموعه‌ای به هم پیوسته از قوانین فراگیر، بلکه در مورد نظریه‌هایی که به شکل توصیف فرایند علی ساخته و پرداخته شده‌اند، کاربرد دارد (رینولدز، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷) و این در حالی است که نظریه‌های قسم دوم در علوم انسانی معمولاً از روش‌های غیرکمی بهره می‌گیرند. به علاوه، همچنان‌که برخی از روش‌شناسان استدلال کرده‌اند، روش‌های کیفی تفسیری نیز در واقع، همان روش‌های فرضی-قیاسی‌اند که درباره امور معنادار به کار می‌روند (فولسدال^۱، ۱۹۹۶، ص ۲۳۶). در نتیجه، با توجه به اینکه الگوی نظری برگرفته از متون دینی می‌تواند مشتمل بر هر یک از این سه دسته گزاره‌ها (گزاره‌های حاکی از قوانین فراگیر، گزاره‌های بیانگر فرایند علی و گزاره‌های ناظر به امور معنادار) باشد، تعیین اینکه چه شیوه‌ها و تکنیک‌هایی را در این مرحله باید به کار گرفت، به موضوع تحقیق و نوع داده‌های آن بستگی خواهد داشت و به فراخور مورد، ممکن است از تکنیک‌های کمی یا کیفی و یا تلفیقی استفاده شود. برای مثال، اعتبارسنجی فرضیه‌های ناظر به سازوکارهای علی منجر به معرفی شدن در ایران می‌تواند که از برخی روش‌های جامعه‌شناسی تاریخی مانند تکنیک ردیابی فرایند علی استفاده شود.

به یقین، کاستی‌ها و محدودیت‌های هر روش و هر موضوعی بر روند تحقیق در این مرحله اثر خواهد گذاشت و برای نمونه، در همین مسئله معرفی شدن، فقدان داده‌های معتبر تاریخی درباره

1. Føllesdal, D.

وضعیت دینداری ایرانیان در دوره‌های پیشین، ساخت الگوی تجربی عرفی‌شدن در ایران را با مشکلی اساسی روبه‌رو می‌کند. این مشکل موجب می‌شود که نتوان از آزمون فرضیه‌های مستخرج از الگوی نظری به معنای دقیق این اصطلاح سخن گفت و در نتیجه، امکان ساخت الگوی تجربی نیز در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود. با این حال، می‌توان و باید در حد توان و با تکیه بر شواهد موجود به تطبیق الگوی نظری و فرضیه‌های آن بر واقعیات انضمامی اقدام کرد، زیرا در غیر این صورت، به دلیل انتزاعی بودن الگو، ظرفیت‌های تبیینی، پیش‌بینی‌کنندگی و کاربردی آن تا حد زیاد پنهان خواهند ماند و به بیان دیگر، بدون پیمودن مرحله آخر، ممکن است در اصل نظریه بودن نظریه تردید شود.^۱

نکته شایان توجه در این مرحله، لزوم حرکت نظریه‌پرداز دینی از اجمال به تفصیل است، یعنی برخلاف مرحله قبل که در آن بر اصل تجمیع و کوچک‌سازی چهارچوب نظری با هدف آسان‌سازی ربط عوامل به یکدیگر تأکید شد، اقتضای این مرحله که در بردارنده فرضیه‌سازی و آزمون تجربی فرضیه‌هاست، آن است که گزاره‌های تجمیع‌شده بار دیگر به طور تفصیلی در کانون توجه قرار گیرند. برای مثال، اگر در مرحله استخراج گزاره‌ها از متون دینی به صد گزاره و عامل مرتبط با پرسش تحقیق دست یافته باشیم، ممکن است با تجمیع این عوامل در مرحله ساخت الگوی نظری، آنها را به هشت عامل اصلی ارجاع دهیم که این کار موجب می‌شود تا بخش عمده عوامل (عوامل فرعی) در سایه قرار گیرد و از نگاه نظریه‌پرداز دور بمانند، اما در مرحله ششم، همه عوامل صدگانه و گزاره‌های در بردارنده آنها مجدداً به عرصه تحقیق بازمی‌گردند و مبنای فرضیه‌سازی قرار می‌گیرند.

از این گذشته، در جهت بسط فرضیه‌های برگرفته از الگوی نظری انتزاعی، امکان به‌کارگیری این تکنیک برای محققان فراهم است که براساس گزاره‌های نظری استخراج‌شده و با توجه به تکنیک‌های موجود در واقعیت، به بسط مصداقی آن گزاره‌ها اقدام کنند، یعنی مشابه همان کاری که فقها در برخورد با وسایل و ابزارهای نوپدید (مستحدث) انجام می‌دهند و با تطبیق عموماً و اطلاعات، حکم آنها را استنباط می‌کنند. برای نمونه، اگر فقها از عموماً سفارش به تبلیغ دین مانند آیه «الذین یبلغون رسالات الله» (احزاب، ۳۹)، مطلوبیت بهره‌گیری از ابزارها و شیوه‌های

۱. اگرچه درباره تعریف دو مفهوم نظریه و مدل و تمایز میان آنها، توافقی وجود ندارد، ولی برحسب تلقی برخی فیلسوفان علم، «اگر برای مدل، مضمونی واقعی قائل شویم، به نظریه بدل خواهد شد... مدل‌پردازان درباره عالم خارج چیزی نمی‌گویند؛ این کار نظریه‌پردازان است... مدل‌ها تنها ارزش ارشادی دارند و معین نمی‌کنند کدام زنجیره خاص است که واقعه رخ می‌دهد» (راین، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹-۱۲۱). بر پایه این تلقی، دستیابی به نظریه، تنها پس از تکمیل مرحله اخیر، یعنی ساخت مدل تجربی عرفی‌شدن، میسر می‌شود.

نوین اطلاع‌رسانی برای ترویج باورها و ارزش‌های دینی را استنتاج می‌کنند، پژوهشگر جامعه‌شناسی اسلامی نیز می‌تواند از گزاره‌عام تأثیر رسانه‌ها بر عرفی‌شدن که از متون دینی استخراج شده، فرضیه‌تأثیر شبکه‌اینترنت بر عرفی‌شدن را استنتاج کند و آن را در پژوهش تجربی خود به کار گیرد. فرضیه‌هایی از این دست را هرچند عیناً در متون دینی وارد نشده‌اند، به دلیل اینکه مصادیق گزاره‌های مستخرج از متون دینی اند، می‌توان به متون دینی منتسب کرد.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد بسیاری از مخالفت‌هایی که در سه دهه‌اخیر از سوی متخصصان مسلمان علوم اجتماعی با اندیشه‌علم دینی ابراز شده است، از ابهام‌های روش‌شناختی این اندیشه نشئت می‌گیرند. همچنین، نامشخص بودن مبانی و اصول روش‌شناختی پژوهش‌های اجتماعی گوناگونی که در سال‌های اخیر با رویکرد دینی صورت می‌گیرند، تدوین چهارچوب‌های مشخص روش‌شناختی برای ضابطه‌مند و روشمند کردن این پژوهش‌ها را ضروری می‌سازد.

حاصل تلاش این مقاله، ارائه چهارچوبی روش‌شناختی برای نظریه‌سازی در علوم اجتماعی اسلامی بود. توجه به برخی از اقتضائات این چهارچوب، به‌ویژه تأکید آن بر دستیابی به الگوی نظری از راه تأمل نظریه‌پرداز در مناسبات منطقی، مفهومی و عینی میان عناصر کدگذاری‌شده، نکته‌مهمی را در مورد ماهیت نظریه‌ای که از این رهگذر تولید خواهد شد، یادآور می‌شود. نکته‌ای که مقصود از تعبیر نظریه یا نظریه‌سازی دینی را روشن‌تر می‌کند؛ اینکه اولاً، روشن است که نباید آن نظریه را چیزی تلقی کرد که عیناً در لابه‌لای متون دینی موجود است و با این روش استخراج می‌شود، آنچنان‌که یک غواص گوهری گران‌بها را از اعماق دریا خارج می‌کند؛ ثانیاً، نباید گمان شود نظریه صرفاً از استخراج و کنار هم قرار دادن مجموعه‌ای از گزاره‌های جداگانه متون دینی بدون هیچ دخل و تصرفی از سوی نظریه‌پرداز به دست می‌آید تا در نتیجه، بتوان نقش وی را مثلاً به نقش یک مونتاژگر تقلیل داد.

در مقابل، فرض صحیح آن است که گفته شود افزون بر استخراج مؤلفه‌ها و عناصر سازنده نظریه از متون دینی، تأملات خود نظریه‌پرداز نیز در چگونگی تلفیق و تنظیم آنها دخالت دارد و به این ترتیب، نظریه در کلیت آن، حاصل ترکیب آن مؤلفه‌ها در ذهن نظریه‌پرداز و با اعمال نظری وی خواهد بود. از این گذشته، همچنان‌که در توضیح مرحله سوم اشاره شد، گزاره‌پردازی به شیوه غیرمستقیم که بخش عمده گزاره‌ها را شامل می‌شود؛ از یک‌سو، متکی به گزاره‌های دینی و از سوی دیگر، مبتنی بر تدوین و تنظیمی است که خود نظریه‌پرداز صورت می‌دهد و این امر نیز جنبه

دیگری از مداخله نظریه‌پرداز در فرایند ساخت نظریه را نشان می‌دهد.

با این توضیح، وجه تمایز این شیوه نظریه‌سازی دینی با نظریه‌سازی برخی از اندیشمندان مسلمان که بدون اسناد و ارجاع مستقیم به گزاره‌های متون دینی و حداکثر با الهام از آنها به ساخت نظریه اقدام می‌کنند، نیز مشخص می‌شود. به طور اجمال، می‌توان گفت: در شیوه مورد نظر، جنبه تفسیری (تفسیر متون دینی) اولویت دارد و جنبه ابداعی نظریه‌پرداز در امتداد و در خدمت آن قرار می‌گیرد، در حالی که در شیوه اخیر، جنبه ابداعی و نوآوری نظریه‌پرداز اولویت می‌یابد و جنبه تفسیری حداکثر یک مزیت تلقی می‌شود، بدون آنکه شرط لازم برای نظریه‌پردازی به شمار آید.

به یقین، آنچه به عنوان روش نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی ارائه شد، نه آخرین و نه بهترین روش در این زمینه است. بنابراین، در یک نگاه وسیع‌تر می‌توان دستاورد این مقاله را اولاً، آشکار کردن خلأها، کاستی‌ها و اقدامات انجام‌نشده و در عین حال، ضرورت در زمینه روش‌شناسی علوم اجتماعی اسلامی و ثانیه، نشان دادن ظرفیت‌های فراوان موجود در جهت توسعه روش‌شناسی در این زمینه دانست، ظرفیت‌هایی که از رهگذر افزایش تعامل و هماهنگی میان روش اجتهادی متداول در علوم اسلامی و روش تجربی رایج در علوم اجتماعی می‌توانند به فعلیت برسند و با تحقیقات کاربردی روزبه‌روز کامل‌تر شوند.

امید است صاحب‌نظران و پژوهشگران حوزه مباحث علم دینی با ورود جدی‌تر به قلمرو روش‌شناسی و شرح و بسط ملزومات و نتایج روش‌شناختی مبانی فلسفی خود، فضای مساعدی برای تضارب آراء در این زمینه به وجود آورند و در نتیجه به پیشرفت کند ادبیات علم دینی شتاب بیشتری ببخشند.

منابع

۱. امزبان، محمد محمد (۱۳۸۰)، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه عبدالقادر سواری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه و المعهد العالمی للفکر الاسلامی.
۲. ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸)، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. باقری، خسرو (۱۳۸۲)، هویت علم دینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. بستان، حسین (۱۳۹۰)، گامی به سوی علم دینی (۲): روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. بستان، حسین (۱۳۹۲)، نظریه‌سازی دینی در علوم اجتماعی با تطبیق بر جامعه‌شناسی خانواده، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۶. پارسانیا، حمید (۱۳۹۱)، جهان‌های اجتماعی، قم: کتاب فردا.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، شریعت در آیین معرفت، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حسنی، سید حمیدرضا و همکاران (۱۳۸۵)، علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (منتشر نشده). مجموعه مقالات حقوق، مقاله نهم.
۱۰. راین، آلن (۱۳۸۸)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. رجیبی، محمود (۱۳۷۸)، «امکان و چگونگی علم دینی»، حوزه و دانشگاه، س ۶، ش ۲۱، زمستان.
۱۲. رینولدز، پل دیویدسن (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر نظریه‌سازی، ترجمه عبدالعلی لهسانی‌زاده و منصور مدنی، شیراز: نوید شیراز.
۱۳. سوزنچی، حسین (۱۳۸۸). معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۴. علیپور، مهدی و حسنی، سیدحمیدرضا (۱۳۸۹)، پارادایم اجتهادی دانش دینی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۵. فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸ج، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
17. Bohman, James (1994), *New Philosophy of Social Science*, Oxford: Polity Press.
18. Charmaz, Kathy (2006), *Constructing Grounded theory: A Practical Guide Through Qualitative Analysis*, London, Thousand Oaks and New Delhi: Sage.
19. Føllesdal, Dagfinn (1996), "Hermeneutics and the Hypothetico-Deductive Method", *Readings in the Philosophy of Social Science*, Cambridge & Massachusetts: MIT Press.